

آمدن زال به نزد مهراب کابلي

که در پادشاهي بجنبد ز جاي
که با او يکي بودشان راي و کيش
سوي کابل و دنبر و مرغ و ماي
مي و رود و رامشگران خواستي
بر آيين و رسم سراي سپنج
گرازان و خندان و دل شادمان
زبر دست با گنج و گسترده کام
به رخ چون بهار و به رفتن تذرو
دو کتف يلان و هش موبدان
به کابل همه بوم و برداشتي
که با او به رزمش نبود ايچ تاو
ز کابل بيامد به هنگام بام
غلامان و هر گونه اي خواسته
ز ديبياي زر بفت و چيني حرير
يکي طوق زرین زيرجد نگار
که مهراب آمد بدین فرهي
به آيين يکي پايگه ساختش
گشاده دل و بزم ساز آمدند
نشستند بر خوان با فرخان
نگه کرد مهراب را پور سام
دلش تيز تر گشت در کار او
نگه کرد زال اندر آن برز و يال

چنان بد که روزي چنان کرد راي
برون رفت با ويژه گردان خویش
سوي کشور هندوان کرد راي
به هر جا يگاهي بياراستي
گشاده در گنج و افگنده رنج
ز زابل به کابل رسيد آن زمان
يکي پادشا بود مهراب نام
به بالابه کردار آزاده سرو
دل بخردان داشت و مغزردان
ز ضحاک تازي گهر داشتي
همي داد هر سال مر سام ساو
چو آگه شد از کار دستان سام
ابا گنج و اسپان آراسته
ز دينار و ياقوت و مشک و عبير
يکي تاج با گوهر شاهوار
چو آمد به دستان سام آگهي
پذيره شدش زال و بنواختش
سوي تخت پيروزه باز آمدند
يکي پهلواني نهادند خوان
گسارنده مي، مي آورد و جام
خوش آمد هماناش ديدار او
چو مهراب برخاست از خوان زال

چنین گفت با مهتران زال زر
یکی نامدار از میان مهان
پس پرده او یکی دخترست
ز سر تا به پایش به کردار عاج
بر آن سفت سیمینش مشکین کمند
رخانش چو گلنار و لب ناردان
دو چشمش بسان دو نرگس به باغ
دو ابرو بسان کمان طراز
بهشتیست سر تا سر آراسته
بر آورد مر زال را دل به جوش
شب آمد پر اندیشه بنشست زال
چو زد بر سر کوه بر، تیغ شید
در بار بگشاد دستان سام
در پهلوان را بیاراستند
برون رفت مهراب کابل خدای
چو آمد به نزدیکی بارگاه
بر پهلوان اندرون رفت گو
دل زال شد شاد و بنواختش
بپرسید کز من چه خواهی بخواه
بدو گفت مهراب کای پادشا!
مرا آرزو در زمانه یکیست
که آیی به شادی سوی خان من
چنین داد پاسخ که این رای نیست
نباشد بدین، سام همداستان

که زبنده تر زین که بندد کمر؟
چنین گفت کای پهلوان جهان
که رویش ز خورشید روشن ترست
به رخ چون بهشت و به بالا چو ساج
سرش گشته چون حلقه پای بند
ز سیمین برش رسته دو نار، دان
مژه تیرگی برده از پر زاغ
برو تو ز پوشیده از مشک ناز
پر آرایش و رامش و خواسته
چنان شد کز و رفت آرام و هوش
به نادیده بر، گشت بی خورد و هال
چو یاقوت شد روی گیتی سپید
برفتند گردان به زرین نیام
چو بالای پرمایگان خواستند
سوی خیمه زال زابل خدای
خروش آمد از در که بگشای راه
بسان درختی پر از بار نو
از آن انجمن سر برافراختش
ز تخت و ز مهر و ز تیغ و کلاه
سرافراز و پیروز و فرمان روا
که آن آرزو بر تو دشوار نیست
چو خورشید روشن کنی جان من
به خان تو اندر مرا جای نیست
همان شاه چون بشنود داستان

که ما می گساریم و مستان شویم
جز آن هر چه گویی تو پاسخ دهم
چو بشنید مهرباب کرد آفرین
خرامان برفت از بر تخت اوی
چو دستان سام از پشش بنگرید
از آن گونه هم دین و هم راه بود
برو هیچکس چشم نگماشتند
چو روشن دل پهلوان را بدوی
مر او را ستودند يك يك مهان
ز بالا و دیدار و آهستگی
دل زال یکباره دیوانه گشت
سپهدار تازی، سر راستان
که تازنده ام چرمه جفت منست
عروسم نباید که رعنا شوم
از اندیشگان زال شد خسته دل
همی بود پیچان دل از گفت و گوی
همی گشت یک چند بر سر سپهر

سوی خانه بت پرستان شویم
به دیدار تو رای فرخ نهم
به دل زال را خواند ناپاک دین
همی آفرین خواند بر بخت اوی
ستودش فراوان چنان چون سزید
زبان از ستودنش کوتاه بود
مر او را ز دیوانگان داشتند
چنان گرم دیدند با گفت و گوی
همان کز پس پرده بودش نهان
ز بایستگی، هم ز شایستگی
خرد دور شد عشق فرزانه گشت
بگوید برین بر، یکی داستان
خم چرخ گردان نهفت منست
به نزد خردمند رسوا شوم
بر آن کار بنهاد پیوسته دل
مگر تیره گردد ازین آبروی
دل زال آگنده یکسر به مهر

آزاده سرو: سروی که شاخه هایش راست باشد

آهستگی: وقار، متانت، سنگینی

اندیشگان: اندوهان، غمان

بالای خواستن: اسب خواستن

بام: بامداد، سحرگاه

برز و یال: قد و قامت

بوم و بر: سرزمین

بزم ساختن: آراستن بزم، مجلس سور نهادن

پرمايه: مالدار، متمول

پیچان دل: غمناک، بی آرام

تاو: یارای مقاومت، تحمل

تذرو: مرغی رنگین از جنس ماکیان و خروس

توز: توژ، پوست درخت خدنگ که کمانها و

سپرها بدان میپوشیدند

تیز گشتن بر کاری: را قب شدن، مشتاق گردیدن

چرمه: اسب

چشم گماشتن: نگاه کردن

چو: وقتیکه، زمانیکه

خسته دل: دردمند، دلتنگ

خم چرخ گردان: آسمان، فلک

خواستہ: مال

خوان: سفره

دستان: لقب زال

دنبیر: نام شهری در هندوستان

رد: دانا، خردمند و پیشوای دینی

رعا شدن: خوار شدن، سبک و ضعیف شدن

رود: سازی از سازهای چند وتری

زیرجد: نوعی زمرد

زیردست: بزرگ، توانا و با قدرت

ساج: درختی است بسیار بزرگ و بیشتر در هندوستان روید

ساو: باج و خراج

سرای سپنج: کنایه از دنیا

سر راستان: امیر صدیقان و راستگویان

سُفت: کتف، دوش

شید: آفتاب

طراز: شهری است در ماورا النهر

عبیر: ماده ای خوشبوی مرکب از مشک،

گلاب، صندل و زعفران میباشد

فرزانه گشتن: چیره شدن

کابل: نام شهری در هندوستان

گرازان: خرامان و نازان راه رفتن

گسارنده می: ساقی، میگسار

گسترده کام: مرفه، موفق، کامیاب

گو: پهلوان، مبارز، شجاع

گهر (گوهر): نژاد، خاندان، تبار

مای: نام شهری در هندوستان

مرغ: نام شهری در هندوستان

مهراب: پادشاه کابل، جد مادری رستم

ناردان: دانه انار

نواختن: تفقد کردن، نوازش کردن

نهفت: خانه، جای، مسکن

هال: قرار و آرام

یاقوت: نوعی جواهر سرخ و کبود و زرد

مأخذ

۱. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۲. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۳. شاهنامه (جلد دوم) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۵۳۱۶-۷
۴. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارت و چاپ دانشگاه تهران
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۵. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارت امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۶. فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، داریوش شامبیاتی، نشر آران، چاپ اول، ۱۳۷۵
۶. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،
<http://www.kanoon.net>
۸. <http://www.farhangiran.com>
۹. <http://shahnameh.com>